رجزخوانی زنان در حماسه

شاه حسینی، فهیمه

نبرد جنگ وارونه دیو سیاه‏ دوتا اندر آورد بالای شاه

سیاه در بیت فوق به معنی دیو پلیدکار است و هم می‏تواند رنگ‏ دیو را برساند،دیو در معنای عزا و ماتم و نیز در معنای تکثر سپاه نیز آمده است:

همه جامه کرده کبود و سیاه‏ نشسته به اندوه در سگ شاه‏ ز شمشیر گردان چو ابر سیاه‏ همی خون فشاند در باوردگاه

حکیم طوس از ترکیبات و عناصر مختلفی برای بیان سیاهی‏ استفاده می‏کند،مانند قیر و قار،آبنوس،مشک و عنبر و....

علاوه بر رنگ‏های ذکر شده در این مختصر،رنگ‏های دیگری‏ نیز در کل شاهنامه قابل بررسی و مقایسه با دیگر متون حماسی، عرفانی،غنایی،و...می‏باشد که دارای مفاهیم سمبلیک و روانشناسی‏ رنگ‏هاست.در این راستا داهی می‏تواند بود برای شناخت مفاهیم و تصاویر اشعار شاعران که جای تامل و پژوهش می‏تواند قرار گیرد.

پی‏نوشت‏ها

(1)-رستم و سهراب،بیت 924.

(2)-رستم و سهراب،بیت 539.

(3)-رستم و سهراب،بیت 2195.

(4)-رستم و سهراب،بیت 1560.

(5)-پادشاهی فریدون،بیت 671.

(6)-داستان سیاوش،بیت 1296.

(7)-داستان رستم با خاقان چین،بیت 1557.

(8)-داستان سیاوش،بیت 1900.

(9)-پادشاهی کیقباد،بیت 209.

(10)-داستان بیژن و منیژه،بیت 71.

(11)-پادشاهی خسرو پرویز،بیت 166.

(12)-پادشاهی منوچهر،بیت 1264.

(13)-پادشاهی ضحاک،بیت 248.

(14)-پادشاهی منوچهر،بیت 710.

(15)-داستان بیژن و منیژه،بیت 171.

(16)-حاشیه‏ی برهان قاطع،ص 1012.

(17)-مقدمه‏ی شاهنامه،بیت 89.

(18)-پادشاهی فریدون،بیت 1253.

(19)-پادشاهی کاموس کشانی،بیت 493.

(20)-پادشاهی منوچهر،بیت 472.

(21)-پادشاهی منوچهر،بیت 915.

(22)-کاموس کشانی،بیت 776.

(23)-پادشاهی فریدون،بیت 676.

(24)-داستان اردشیر بابکان،بیت 680.

(25)-لشکر آراستن کیخسرو با افراسیاب،بیت 1970.

(26)-پادشاهی شاپور ذوالاکتاف،بیت 33.

(27)-پادشاهی هرمز پسر انوشیروان،بیت 13.

(28)-پادشاهی خسرو پرویز،بیت 3835.

(29)-پادشاهی کیومرث،بیت 40.

(30)-پادشاهی گشتاسب،بیت 413.

منابع و ماخذ

1-برهان قاطع،محمد بن حسین خلف تبریزی،به اهتمام محمد معین،انتشارات‏ امیر کبیر،1361.2-شاهنامه‏ی فردوسی،انتشارات پیمان،1380.3-فوایح الجمال و فواتح الجلال،نجم الدین کبری،ترجمه‏ی باقر ساعدی خراسانی،انتشارات مروی،1368. 4-روانشناسی رنگ‏ها،ماکس لوچر،ترجمه‏ی منیرو روانی‏پور،انتشارات آفرینش،1373.

رجزخوانی زنان‏ در حماسه

فهیمه شاه حسینی

تعریف رجز

رجز خوانی«از مختصات سبکی حماسه»1به شمار می‏رود؛چراکه‏ حماسه نمایانگر آداب و رسوم،قواعد و قوانین ملت و جامعه‏یی‏ست که از آن سخن می‏گوید2و یکی از قواعدی که در جنگ‏های حماسه‏ها کاربرد بسیار داشته(و در نبردهای پیشرفته‏ی امروزی نیز کاربرد دارد)، رجزخوانی‏ست.به‏همین دلیل،حماسه‏های بزرگ جهان،سرشار از رجزهای پرشور و دل‏انگیز پهلوانان است.حتا در کتاب اوستا-نسک‏ یشت‏ها-نمونه‏های نابی از رجزخوانی خودنمایی می‏کند.چنان‏که در «کرده‏ی 7»از«زامیاد یشت»،بین«آذر»(پیک سپنت مینو)و«اژدهاک‏ یا ضحاک»(پیک اهریمن»برای به‏دست‏آوردن«فرّ»،رجزخوانی‏های‏ زیبایی انجام می‏شود.3

در همه‏ی حماسه‏ها مراحل رجزخوانی به ترتیب زیر است:

«پهلوانان پیش از آغاز جنگ از نام،نژاد و تبار یک‏دیگر سوال می‏کنند؛ سپس برای تضعیف روحیه‏ی حریف،نژادش را خوار و بی‏ارزش شمرده،به‏ تبار خود فخر می‏کنند.دو جنگ‏جو از نبردهای بی‏شمار و سهمگین خود سخن می‏گویند و می‏کوشند به هر شکلی که هست جنگ‏های حریف را کوچک بشمارند».4اما تعریف رجز و رجزخوانی چیست؟

چنان‏که می‏دانیم،بسیاری از مفاهیم،بدوا با معنایی کلی در ذهن ما حضور دارند؛اما باید برای بسط و گسترش این معنای کلی و آشنایی‏ دقیق‏تر با مفاهیم مختلف به فرهنگ‏های لغت مراجعه شود.برای دستیابی‏ به تعریفی دقیق از رجز نیز به بسیاری از فرهنگ‏های لغت فارسی،عربی‏ و کتب دیگری مانند تاریخ ادبیات‏ها مراجعه شد که چندان راه‏گشا نبود. بنابراین تنها راه،برای ارائه‏ی تعریفی نوین و دقیق از رجز،یافتن مصادیق‏ رجزخوانی از حماسه‏های مختلف و مقایسه‏ی آن‏ها بود.برای انجام این‏ مقایسه،سه حماسه‏ی ایرانی(شاهنامه،گرشاسب‏نامه و اسکندرنامه)و سه حماسه‏ی غیرایرانی(ایلیاد،ادیسه و مهابهارات) مبنای کار قرار گرفت.با مقایسه‏ی مصادیق و نمونه‏های رجزخوانی در شش حماسه‏ی مذکور،شباهت‏های بسیاری بین آن‏ها یافت شد که‏ براساس این شباهت‏ها تعریف زیر از رجز به‏دست آمد:

رجز سخنانی(منظوم یا منثور)است که با آغاز جنگ(هر نوع‏ درگیری و کشمکش،حتا قبل از صف‏آرایی ظاهری در میدان نبرد)به کار گرفته می‏شود.این سخنان،یا بین دو نیروی متخاصم(هماورد) درمی‏گیرد یا بین نیروهای غیرمتخاصم و خودی(هم رزم).

رجز دارای پنج محتوای متفاوت است:

1-مفاخره؛2-استهزاء حریف؛3-سرزنش مخاطب؛4-تهدید مخاطب؛5-تشجیع مخاطب.

و هدف نهایی آن یا تضعیف روحیه‏ی حریف و تهدید و تحذیر او از جنگ است یا تقویت روحیه مخاطب و تشویق و تحریک او به جنگ.

رجزخوانی زنان

علی‏رغم این‏که،اغلب رجزخوانی‏ها در متون فارسی و غیرفارسی،از زبان پهلوانان مرد است،اما در بعضی از حماسه‏ها،پهلوانان زن نیز حضور دارند که آن‏ها نیز گاهی رجزخوانی کرده‏اند.به عنوان مثال در دو حماسه‏ی شاهنامه و مهابهارات زنان پهلوان و رجزخوان حضور دارند؛ البته حضور زنان پهلوان در شاهنامه بیش‏تر از مهابهارات است.در اسکندرنامه نیز«نوشابه»،پادشاه بردع،خطاب به اسکندر سخنانی‏ مفاخره‏آمیز می‏گوید،اما این سخنان زبان تند و زمینه جنگ و نبرد ندارند. در ایلیاد و ادیسه نیز زنان مطرح می‏شوند،اما حضور زنان در این دو حماسه،زمینه‏یی کاملا متفاوت دارد.در ایلیاد،حضور زن و عشق او، زمینه و محرک ایجاد جنگ است و در ادیسه حضور زن،زمینه و محرک‏ بازگشت پهلوان داستان(اولیس)به وطن است.در گرشاسب‏نامه نیز هیچ زن پهلوانی حضور ندارد و اساسا حضور زنان در این حماسه بسیار کم‏رنگ است.

زنان پهلوان،در شاهنامه حضور چشمگیرتری دارند و معروف‏ترین‏ این زنان گردآفرید است.گردآفرید پهلوان،در داستان رستم و سهراب،این‏ چنین از سپاه توران هماورد می‏طلبد:

فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان باد پایی به زیر به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی و یله کرد که گردان کدامند و جنگ‏آوران‏ دلیران و کارآزموده سران

(2/185)

هنگامی‏که گردآفرید،بعد از نبرد با سهراب،به درون دژ باز می‏گردد،از بالای دژ این‏چنین سهراب را ریشخند می‏کند و برای‏ او رجز می‏خواند:

بخندید بسیار گردآفرید به باره برآمد سپه بنگرید چو سهراب را دید بر پشت زین‏ چنین گفت کای شاه ترکان چین‏ چرا رنجه گشتی کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد بخندید و او را به افسوس گفت‏ که ترکان ز ایران نیابند جفت... ...ولیکن چو آگاهی آید به شاه‏ که آورد گردی ز توران سپاه‏ شهنشاه و رستم بنجنبد ز جای‏ شما با تهمتن ندارید پای‏ نماند یکی زنده از لشکرت‏ ندانم چه آید ز بد بر سرت

قیدافه‏5-شهریار اندلس-نیز در پاسخ به‏نامه‏ی اسکندر مبتنی بر این‏که قیدافه باید به او باژوساو بدهد،چنین می‏گوید:

چو قیدافه آن‏نامه‏ی او بخواند ز گفتار او در شگفتی بماند به پاسخ نخست آفرین گسترید بدان دادگر کو زمین گسترید... ...مرا زان فزون است فر و مهی‏ همان لشکر و گنج و شاهنشهی‏ که من قیصران را به فرمان شوم‏ بترسم ز تهدید و پیچان شوم‏ هزاران هزارم فزون لشکرست‏ که بر هر سری شهریاری سرست‏ وگر خوانم از هر سوی زیردست‏ نماند برین بوم جای نشست‏ یکی گنج در پیش هر مهتری‏ چو آید ازین مرز با لشکری‏ تو چندین چه رانی زبان بر گزاف‏ ز دارا شدستی خداوند لاف

(7/51)

پیش از این اشاره نمودیم که در اسکندرنامه،نوشابه-پادشاه بردع- از زنان شهریار و پهلوان است.در واقع«نوشابه»در اسکندرنامه،همان‏ «قیدافه»در شاهنامه است.در هر دو کتاب،اسکندر به شکل«فرستاده‏یی» به قصر شهریار-زنی می‏رود؛اما شهریار-زن او را می‏شناسد و به هویتش‏ پی می‏برد.سپس سخنانی به اسکندر می‏گوید که زمینه‏ی رجز آن چندان‏ قوی نیست.اما به خاطر این‏که این سخنان از زبان شهریار-زنی‏ست‏ خطاب به پادشاهی چون اسکندر،در این‏جا به سخنان این زن،در هر دو حماسه(شاهنامه و اسکندرنامه)اشاره می‏شود.

در شاهنامه آمده:

بدو گفت قیدافه گر خنجرت‏ حمایل بدی پیش من بر برت‏ نه نیروت بودی نه شمشیر تیز نه جای نبرد و نه راه گریز... ...همه نیکویی‏ها ز یزدان‏شناس‏ وزو دارتا زنده باشی سپاس‏ تو گویی به دانش که گیتی مراست‏ نبینم همی گفت‏وگوی تو راست‏ کجا آورد دانش تو بها چو آیی چنین در دم اژدها بدوزی به روز جوانی کفن‏ فرستاده‏یی‏سازی از خویشتن‏ مرا نیست آیین خون ریختن‏ نه برخیره با مهتر آویختن...

(7/53)

و در اسکندرنامه آمده:

...اگرچه زنم زن سیر نیستم‏ ز حال جهان بی‏خبر نیستم‏ منم شیرزن گر تویی شیرمرد چه ماده چه نر شیر وقت نبرد چو بر جوشم از خشم چون تند میغ‏ در آب آتش انگیزم از دود تیغ‏ کفلگاه شیران بر آرم به داغ‏ ز پیه نهنگان فروزم چراغ‏ ز مهرم مکش سوی پیکار خویش‏ گرفته مزن بر گرفتارخویش... ...درین هم نبردی چو روباه و گرگ‏ تو سر کوچک آیی و من سر بزرگ

(1047/182-190)

با مقایسه‏ی این دو نمونه،می‏توان نتیجه گرفت که شهریار-زن‏ شاهنامه،شهریاری مقتدر است.چون با جسارت با اسکندر پیمان دوستی‏ می‏بندد و سپس رهایش می‏کند.اما در اسکندرنامه،نوشابه این‏گونه عمل‏ نمی‏کند،حتا به اسکندر می‏گوید:

تو را من کنیزی پرستنده‏ام‏ هم آن جا هم این‏جا یکی بنده‏ام

در شاهنامه،اسکندر به هنگام گشت‏وگذار خود در جهان به شهری به نام«هروم»می‏رسد که ساکنان آن همگی زن هستند؛زنانی جنگ‏جو و دلیر.اسکندر برای این زنان‏نامه‏یی می‏فرستد،مبنی بر این‏که باید فرمانبردار او باشند و زنان به او این‏گونه پاسخ می‏دهند:

...بی‏اندازه در شهر ما برزن است‏ به هر برزنی بر هزاران زن است‏ همه شب به خفتان جنگ اندریم‏ ز بهر فزونی به تنگ اندریم‏ ز چندین یکی رانبودست شوی‏ که دوشیزگانیم وپوشیده روی‏ ز هر سو که آیی برین بوم وبر به جز ژرف دریا نبینی گذر ز ما هر زنی کو گراید به شوی‏ از آن پس کس او را نبینیم روی‏ بباید گذشتن به دریای ژرف‏ اگرخوش و گر نیز باریده برف‏ اگر دختر آیدش چون کرد شوی‏ زن‏آسا وجوینده‏ی رنگ وبوی‏ هم آن خانه‏ی جاوید جای وی است‏ بلند آسمانش هوای وی است‏ و گر مردوش باشد وسرفراز به سوی هرومش فرستند باز وگر زو پسر زاید آن جا که هست‏ بباشد نباشد بر ماش دست‏ ز ما هرکه او روزگار نبرد ازاسب اندر آرد یکی شیرمرد یکی تاج زرینش بر سر نهیم‏ همان تخت او بر دو پیکر نهیم‏ همانان ز ما زن بود سی هزار که با تاج زرند وبا گوشوار که مردی ز گردن‏کشان روز جنگ‏ به چنگال او خاک شد بی‏درنگ‏ تو مردی بزرگی و نامت بلند در نام بر خویشتن در مبند که گویند با زن برآویختی‏ ز آویختن نیز بگریختی‏ یکی ننگ باشد تو را زین سخن‏ که تا هست گیتی نگردد کهن

(7/75)

و این رجزخوانی زنان شهر هروم در اسکندر تاثیر می‏گذارد و او از تهدید مجدد آن‏ها منصرف می‏شود.

«گردوی»یا«گردیه»خواهر بهرام چوبین نیز،از زنان بسیار جنگ‏جو و دلیر در شاهنامه است.وی به هنگام جنگ با خاقان،خطاب به«تبرگ» از دلیران سپاه دشمن چنین می‏گوید:

بدو گردیه گفت اینک منم‏ که بر شیر درنده اسب افکنم... ...چو تنها بدیدش زن چاره‏جوی‏ ازان مغفر تیره بگشاد روی‏ بدو گفت بهرام را دیده‏یی‏ سواری و رزمش پسندیده‏یی‏ مرا بود هم مادر و هم پدر کنون روزگار وی آمد به سر کنون من تو را آزمایش کنم‏ یکی سوی رزمت نمایش کنم‏ اگر از در شوی یابی بگوی‏ همانا مرا خود پسندست شوی‏ بگفت این وزان پس برانگیخت اسب‏ پس او همی تاخت ایزد گشسب‏ یکی نیزه زد بر کمربند اوی‏ که بگسست خفتان و پیوند اوی

(9/176)

رجزخوانی زنان پهلوان در مهابهارات،به اندازه‏ی شاهنامه‏ نیست،اما آن‏چه هست قابل توجه و زیباست.در مهابهارات نیز «ارجن»6به هنگام مسافرت خود به شهر زنان می‏رسد.شهر عجیبی‏ که ساکنان آن همگی زن هستند.پادشاه این شهر زنی‏ست به نام‏ «پرمیلا».این زن،به هنگام جنگ،دوبار،برای ازجمن رجز می‏خواند.

یک بار به ارجن می‏گوید:

«ای ارجن!تو بر بسیاری از نامداران غالب آمده‏یی،اگر مردی تاب‏ حمله‏ی من بیار».

و بار دیگر،هنگامی که تیر ارجن می‏شکند،این‏گونه او را ریشخند می‏کند:

«فریاد بر ارجن زد و گفت:ای ابله!تیر افسون خواب را که می‏خواستی‏ بگشایی،حالا آن تیر چه شد؟»(4/293)

پی‏نوشت‏ها

(1)-انواع ادبی،سیروس شمیسا،ص 99.

(2)-انواع ادبی،محمد رضا شفیعی‏کدکنی،مجله‏ی خرد و کوشش(دانشکده‏ی ادبیات‏ دانشگاه شیراز)،1356،ص 11.

(3)-یشت‏ها،ترجمه‏ی ابراهیم پورداود،ج 2،ص 399 و 340.

(4)-اشاراتی بر رجزخوانی در شاهنامه،بهرام پروین گنابادی،مجله‏ی فرهنگ،7 (1369)،ص 403.

(5)-طبق روایات ملکه‏ی اندلس معاصر اسکندر بود و نیز قیدافه نام نوشابه ملکه‏ی بردع که‏ معاصر اسکندر بود.بنابراین یک شخصیت در روایات مختلف به دو صورت:ملکه‏ی‏ اندرس و ملکه‏ی بردع-دو ناحیه‏یی که از هم فاصله بسیار دارند-درآمده.(فرهنگ معین‏ /اعلام).

(6)-از پهلوانان به نام مهابهارات و از خانواده‏ی پاندوان.

منابع

1-ادیسه‏ی هومر،ترجمه‏ی سعید نفیسی،شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،چاپ‏ چهاردهم،1380.

2-اسکندرنامه،حکیم نظامی گنجوی،مطابق نسخه‏ی تصحیح شده‏ی استاد وحید دستگردی،به اهتمام پرویز بابایی،چاپ اول 1374.

3-ایلیاد هومر،ترجمه‏ی سعید نفیسی،شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،چاپ پانزدهم، 1380.

4-شاهنامه،حکیم ابو القاسم فردوسی،چاپ مسکو،1965.

5-گرشاسب‏نامه،حکیم ابو نصر علی بن احمدی‏اسدی‏طوسی،به اهتمام حبیب یغمایی، کتابخانه‏ی طهموری،چاپ دوم،1354.

6-مهابهارات،به اهتمام سید محمد رضا جلالی‏نائینی،انتشارات طهموری،چاپ دوم،1380.